

سیر تکامل تفکر استراتژیکی

نوشته دکتر جلال مقدس

چکیده

اولین متفکر بزرگی که به اندیشه استراتژیکی شکل داد فیلسوفی چینی به نام سون تسو بود که رساله‌اش را در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تحت عنوان هنر جنگ نگاشت و پدر استراتژی شناخته شد. این فیلسوف استراتژی را در اصطلاح نظامی هنر و فن طرح‌ریزی، ترکیب و تلفیق عملیات نظامی برای رسیدن به هدف جنگی مشخص تعریف می‌کند. این تعریف تا سال ۱۸۳۱ تقریباً مورد قبول عامه رهبران و مدیران بود اما در قرن نوزدهم بعد از مرگ فون کلاووزیتس اندیشمند معروف و انقلاب صنعتی در اروپا، مفهوم سنتی استراتژی دگرگون شد. بر اثر تحولاتی که با صلح مسلح، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم پدید آمد، عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روانی و تکنولوژیکی، ژئوپولیتیکی، ژئواستراتژیکی در استراتژی اهمیت یافت، یعنی در تعریف استراتژی علاوه بر وجه نظامی وجوه دیگر نیز مورد توجه قرار گرفت.

فروپاشی قطعی نظام کمونیستی، که در آخرین دهه قرن بیستم به وقوع پیوست، سبب شد که تغییرات مهمی در نقشه سیاسی و ژئوپولیتیکی جهان پدید آید و نظمی در جهان ایجاد شود که بسیاری از کشورها با سوابق نامتجانس و با وجود اختلافاتشان بتوانند دور هم جمع شوند و در پناه سازمان ملل متحد، از این اصل که کشوری نباید با توسل به زور کشور دیگر را اشغال کند حمایت کردند. ولی آیا می‌توان در نظم نوین جهانی به حکومت جهانی نائل شد و عقیده داشت که به رغم تمام مسائل و مشکلاتی که امروزه در جهان در روابط میان کشورها وجود دارد، سازمان ملل متحد می‌تواند زمام امور جهان را به دست بگیرد، پاسخ بدون شک منفی است یا حداقل تا اواسط قرن بیست و یکم چنین چیزی ممکن نیست. تغییرات در سطح جهانی سبب شد که امروز استراتژی ابعاد وسیعتری بخود بگیرد، مسائلی که روزی در چارچوب ملی جای می‌گرفت فراملی شود، مانند آلودگی محیط زیست، رشد جمعیت جهان، تغذیه، بهداشت، رفاه عمومی و مسائل مربوط به آموزش و پرورش.

با توجه به تغییراتی که در اداره امور جهان به منصه ظهور رسید، (فروپاشی کمونیسم، چند قطبی شدن جهان) طبیعی است که استراتژی از محدوده امور نظامی فراتر رود. به همین علت تعاریفی که امروز از استراتژی به عمل می‌آید با تعاریف دیروز متفاوت است.

اما با تمام تغییراتی که در استراتژی و نحوه برخورد و اجرای آن روی داده باید یادآور شد که استراتژی مفهومی ذهنی است، یعنی استراتژیها انتزاعی‌اند و تنها در ذهن افراد ذینفع وجود دارند. هر استراتژی نوعی نوآوری است و به آینده توجه دارد، مبنای آن پینش مدیران است و نتیجه آن زمانی مشخص می‌شود که به انجام رسیده باشد.

مقدمه

افزونی نیرو می‌روند، جنگلها و فضای سبز به تدریج نابود می‌شوند و منابع اولیه و مواد خام روز به روز کمیاب‌تر می‌شود. انفجار جمعیت این نابسامانی را تشدید می‌کند. دژمین فشار از سپهر اجتماعی سرچشمه می‌گیرد، فشار طبقات تهیدست بر دولتها و مقامهای تصمیم‌گیرنده در جوامعی که طالب نان، دارو، مسکن و آموزش هستند هر روز زیاده‌تر می‌شود، اقلیتها و زنان در غالب کشورها متقاضی حقوق مساوی با دیگر آحاد جامعه هستند، سازمانها وسیعتر، پیچیده‌تر و اداره آن مشکلتر می‌شود. واکنشهای زنجیره‌ای نیز مشکلات مدیران و مقامهای تصمیم‌گیرنده را تشدید می‌کند.

سومین فشاره سپهر اطلاعاتی است، جهش تکنولوژی و انفجار اطلاعات و ارتباطات روز به روز تشدید می‌شود، نحوه پردازش اطلاعات و بهره‌گیری از تکنولوژی جدید مخابراتی، مانند ماهواره و فیبر نوری، مسافت بین شهرها، کشورها و قاره‌ها را به حداقل رسانده و دنیا را به دهکده کوچکی مبدل کرده است. تکرار سازمانها، نهادها و پیچیدگی آنها نیز سبب شده که مدیران برای تصمیم‌گیری به اطلاعات دقیقتر و قابل قبول‌تری محتاج شوند تا بتوانند روابط واحدهای خود را با محیط پیچیده و متغیر پیرامون، سامان دهند و تعادل شکننده را حفظ کنند.

چهارمین فشار از سپهر سیاسی جامعه ناشی می‌شود. در سطح جهان شکاف کشورهای صنعتی پیشرفته (شمال) و کشورهای در حال توسعه (جنوب) رو به گسترش است و در نتیجه تنشهای بین‌المللی روز به روز بیشتر می‌شود. دوران حاکمیت مطلق و انحصاری دولتها هم به سر آمده است، پطروس گالی دبیر کل قبلی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲ به شورای امنیت نوشت «با توجه به اینکه احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی دولتها یکی از شرایط تحقق پیشرفتهای بین‌المللی محسوب می‌گردد ولی حکومتها باید دریابند که حاکمیت آنان مطلق نیست و

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم دنیایی است پویا، متغیر، ناپایدار، مخاطره‌آمیز، عصری است که دولتها نمی‌توانند بپراحتی مشکلاتی را حل کنند که سبیل آسا به سوی آنها روان است. زمانه‌ای است که نتیجه فعالیت و تلاش نامعلوم، محیط متغیر، تکنولوژی رو به توسعه و تغییرست، به نحوی که امکان پیش‌بینی آینده مشکل و شاید هم غیرممکن باشد. اما چاره‌ای نیست، هم باید در این محیط سیال و ناپایدار زندگی کرد و هم باید به رغم تغییرات و مشکلات پیش رفت. عدم شناخت تغییر و عدم هماهنگی با ارزشها جز نیستی و نابودی چیزی به همراه نخواهد داشت. پیشرفت تکنولوژی در زندگی بشر بسیار اثر نهاده است. اما با وجود پیشرفتهای علوم و فنون، مشکلات روز به روز بیشتر می‌شود. تکرار و پیچیدگی روز افزون سازمانها، انفجار اطلاعات و ارتباطات از عواملی است که بیش از هر چیز جهان را دچار مشکل کرده است. این دگرگونیها که خود از جهشها و پیشرفتهای تکنولوژیکی سرچشمه گرفته‌اند باعث شده‌اند که سازمانها روز به روز بیشتر گسترش یابند و توانایی انسان در اداره و سازماندهی امور کاهش یابد.

مدیران سازمانهای امروز تحت فشارهای گوناگونی قرار دارند، الوین تافلر این فشارها را به پنج دسته تقسیم کرده است.^۱ فشار نخست از ناحیه سپهر زیستی است که تحت تاثیر فعالیتهای سازمانهای تولیدی دامنه آلودگی روز به روز بیشتر گسترش پیدا می‌کند و مدیران را وادار می‌دارد که بیش از گذشته به هشدارها و واکنشهای سپهر زیستی حساسیت نشان دهند و در برنامه‌ریزی فعالیتهای خود عامل حفظ محیط زیست را در نظر بگیرند. زیرا مسئله حفظ محیط زیست و تعادل زیستی روز به روز بیشتر به مخاطره می‌افتد و آلودگی محیط زیست ابعاد فاجعه‌آمیزی به خود می‌گیرد، دریاها، رودخانه‌ها و محیط شهرها در آلودگی

درونی و برونی جستجو کرد و تأثیری که مدیران خواسته یا ناخواسته در فعالیتهای می‌گذارند. اگر مدیران بتوانند با تعیین هدفهای مناسب، ضمن ملحوظ داشتن جوانب کار، با توجه به امکانات و با به حداقل رساندن نقاط ضعف برای دستیابی به اهداف اقدام کنند، احتمال موفقیت آنها کم و بیش افزون خواهد شد، به عبارت دیگر منظور تهیه و تنظیم استراتژی مناسب جهت اداره مؤثر سازمان و جامعه است. در غیر این صورت با توجه به تغییراتی که دائماً در حال وقوع است نمی‌توان بقای سازمان و جامعه را تضمین کرد. مدیران، که همان رهبران استراتژیکی هستند، در زمان حاضر زندگی می‌کنند، ولی باید برای آینده‌ای طرحریرزی کنند که همواره در حال تغییر است. این تغییرات از دگرگونی عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روانی، تکنولوژیکی، ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی ناشی می‌شود. مدیران باید با ارزیابی دقیق این عوامل استراتژی سازمان یا کشور را تنظیم و با اجرای دقیق آن به هدفها تحقق بخشند.

دگرگونی مفهوم سنتی استراتژی

در عصر ما، تمدنی نوین در حال تکوین است. این تمدن با خود آشکال جدید خانواده (جدایی افراد خانواده از یکدیگر) جدایی مالکیت از مدیریت، جدایی تولید از مصرف، اشکال جدید کار، نظامهای جدید اقتصادی و ارتباطی، کشمکشهای متفاوت سیاسی و مهمتر از همه پردازش اطلاعات را به همراه آورده و چنان انقلابی برپا کرده است که سبب شده خط بطلان بر تمامی پیش فرضهای گذشته کشیده شود. فرمولهای قدیمی، صرف نظر از اینکه افراد تا چه حد بدانها آمید بسته‌اند یا در گذشته تا چه اندازه سودمند بوده‌اند، دیگر با واقعیات روز تطبیق نمی‌کند. جهانی که از برخورد ارزشها و تکنولوژیهای جدید، روابط ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی جدید، شیوه‌های جدید

خود بین آنچه هدایت هرچه بهتر امور داخلی را الزامی می‌سازد و نیازها و ضروریات جهانی که هر لحظه به سوی وابستگی متقابل بیشتر پیش می‌رود، تعادل و موازنه‌ای برقرار سازند. به بیان دیگر، دبیر کل سازمان ملل متحد تنها راه جلوگیری از مداخله دیگر کشورها در امور داخلی یک کشور، اجرای دقیقتر و کاملتر تعهداتی است که دولت موردنظر نه تنها در قبال شهروندان خود بلکه در مقابل دیگر دولتها دارد.^۲

پنجمین فشار از ناحیه افکار عمومی است، با گسترش نظامهای اطلاعاتی و ارتباطی مردم بیش از پیش در جریان فعالیتهای بخش دولتی و خصوصی قرار می‌گیرند و نسبت به عملکرد سازمانها در زندگی جامعه واکنش نشان می‌دهند. واقعیتها نشان می‌دهد که مدیریت در تمام سطوح مواجه با مشکل شده است، زیرا فشارهای گوناگون داخلی و خارجی سبب شده‌اند که اداره‌کنندگان کشورها در مهار فعالیتهای و روندهای بحرانی که در سازمانها و جامعه وجود دارد با مشکل مواجه شوند. سؤال این است که جوامع و سازمانها چگونه می‌توانند در چنین محیط متغیری که فشارهای درونی و برونی گوناگونی به آنها وارد می‌شود به توسعه و بقای خود ادامه دهند؟ چطور می‌توان در این محیط آشفته و ناپایدار ابتکار عمل را به دست گرفت؟ مدیران چه ابزارهایی برای مقابله با این معضلات در اختیار دارند. مدیران، دولتمردان و نخبگان جامعه چگونه می‌توانند ضمن مقابله با این فشارها و متغیرها با افزایش بهره‌وری و میزان اثربخشی سازمانهای دولتی و خصوصی، درصد بیکاری را به حداقل برسانند و سطح زندگی افراد جامعه و یا سازمان را در حد قابل قبولی توسعه بخشند.

آیا بجز توسعه دیدگاههای مدیران و به کارگیری فنون مختلف جهت پیش‌بینی آینده راه دیگری وجود دارد؟ چگونه می‌توان دیدگاههای مدیران و کارگردانان جامعه را توسعه بخشید؟ پاسخ کلیه پرسشها را باید در بررسی محیط

کردند،^۵ وی استراتژی را برابر هنر جنگ دانست و گفت که استراتژی هیچ نیست مگر بهره‌گیری از امکانات برای پیشبرد مقاصد نظامی. باید گفت که ناپلئون بناپارت دارای تفکری پیشرو در زمینه استراتژی نبوده است. از ناپلئون بناپارت نوشته‌ای که افکار و استراتژیهایش را تشریح کند جز چند توصیه نظامی چیزی به جای نمانده است.

طرز فکر ناپلئون امروزه در بین افراد عامی رواج دارد و بیشتر مردم استراتژی را مترادف طرح و نقشه نظامی می‌دانند که افسران عالی‌رتبه برای هدایت جنگ طرح‌ریزی می‌کنند. تغییر عمده‌ای که ناپلئون در استراتژی جنگ به وجود آورد منادی این واقعیت بود که جنگ دیگر یکی از ورزشهای خونین پادشاهان در راه کم اهمیت‌ترین مسائل خانوادگی نیست، بلکه درگیری دو گروه بزرگ مردم است برای استقلال فیزیکی و سیاسی.

بنیانگذار اصلی استراتژی در قرن نوزدهم کارل فون کلاووزویتس^۶ بود که استراتژی را «هنر کار برد نیرو برای دستیابی به اهداف جنگ» تعریف می‌کند. برداشت کلاووزویتس از استراتژی که بین وسیله و هدف جنگ رابطه عقلایی برقرار می‌کند در این گفته مشهور که «جنگ چیزی جز ادامه سیاست نیست» منعکس است. در واقع استراتژی از زمان کلاووزویتس به عنوان ابزار مهمی در سیاست و همچنین امنیت ملی شناخته شد.^۷

تکامل استراتژی از زمان مرگ کلاووزویتس (۱۸۳۱) برخلاف دوران گذشته، بیش از آنکه از تحول آرا و افکار ناشی شده باشد، بر اثر سیر وقایع روی داده است. انقلاب صنعتی در اروپا سبب تحول مفهوم سنتی استراتژی گردید. اختراع ماشین بخار و سایر پیشرفتهای صنعتی موجب سرعت جابه‌جایی انسان و کالا چه در بر و چه در بحر شد. تحول در امر مخابرات باعث شد که فرماندهان نظامی بتوانند نیروها را بهتر کنترل کنند. انقلاب در مدیریت امکان سازماندهی، آموزش و تجهیز و جابه‌جایی قدرتهای

زندگی و ارتباطات به سرعت شکل می‌گیرد به اندیشه‌ها، شاخصها، طبقه‌بندیها و مفاهیم کاملاً نوینی نیازمند است. جهان امروز را نمی‌توان در بستر فکری دیروز به پیش برد. به همین دلیل نمی‌توانیم تعبیری را که دیروز از استراتژی داشتیم امروز به کار بندیم. تعریف استراتژی باید با موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، روانی و تکنولوژیکی امروز هماهنگ باشد نه دیروز.

استراتژی که در زبان فارسی به جای آن واژه «سوق الجیش» و یا «واهبرد» به کار برده می‌شود، در واقع از کلمه یونانی STRATEGIA گرفته شده است که به مفهوم هنر سرداری یا سپهسالاری است. این واژه که امروزه زیاد کاربرد دارد و هرکس سعی می‌کند آن را به نحوی و به شکلی مورد استفاده قرار دهد معانی متفاوتی دارد. معانی این واژه در طول ۲۵۰۰ سال گذشته تغییر زیادی پیدا کرده است. اولین متفکر بزرگی که به اندیشه استراتژیکی شکل داد یک فیلسوف چینی به نام سون تسو^۳ بود که رساله‌اش را در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تحت عنوان هنر جنگ نگاشته و پدر استراتژی شناخته شده است. این فیلسوف، استراتژی را در اصطلاح نظامی هنر و فن طرح‌ریزی، ترکیب و تلفیق عملیات نظامی برای رسیدن به هدف جنگی مشخص تعریف می‌کند.^۴ با آنکه واژه استراتژی یونانی است و زادگاه آن طبعاً باید مغرب زمین باشد، اما با پژوهشی در تاریخ نظامی و اجتماعی مشرق زمین به ویژه ایران و چین می‌توان ادعا کرد که زادگاه استراتژی به مفهوم رزم‌آوری این خطه از عالم است و از اینجا به اروپا و سایر نقاط جهان راه یافته است، بهترین نمونه، نبرد ترموپیل بین ایران و یونان باستان است که با پیروزی ایرانیان خاتمه پذیرفت. جنگهای ایران با امپراطوری روم و عثمانی نیز می‌تواند شاهد خوبی بر این ادعا باشد. تعریفی که سون تسو از استراتژی به عمل آورد تا زمان ناپلئون بناپارت دست نخورده ماند، موقعی که از ناپلئون بناپارت در مورد استراتژی و معنای آن سؤال

سایر دول نیز برای حفظ وضعیت خود و قرار گرفتن در ردیف دیگر کشورها همین احوال را داشتند.

استراتژیستهای فرانسوی، به جای آنکه، به جبران ضعف مادی کشور در مقابل آلمان، برای افزایش قدرت ارتش و مخازرات تلاش کنند به روحیه و شجاعت فردی توجه بیشتری مبذول داشتند. تجسم فردی از جان گذشتگی را می توان در شخص مارشال فوش^{۱۴} و عملیات نظامی او در روزهای مصیبت بار ارتش فرانسه در اوایل جنگ جهانی اول مشاهده کرد. وی در پیمایی به ژوئیه ۱۵ در سپتامبر ۱۹۱۴ چنین گزارش داد: «جبهه مرکزی سپاه من درحال فروپاشی است، جناح راست من در حال عقب نشینی است، موقعیت عالی است، حمله خواهیم کرد».

کمک بزرگی که بریتانیا به تحول اندیشه استراتژی نمود تاکید بر جنگهای دریایی بود، آلفرد ماهان (۱۸۴۰-۱۹۱۴) کتابی در چند جلد در خصوص قدرت دریایی با تأکید کاملاً جدیدی بر نقش نیروی دریایی در سیاست خارجی هر کشور به رشته تحریر درآورد، اثر او بر رابطه تعیین کننده مقابل میان قدرت دریایی، تجارت و مستعمرات تأکید داشت. به عقیده ماهان، پیروزی در جنگ دریایی بر به کارگیری قدرت آتش متمرکز کشتیهای جنگی در نبردهای تعیین کننده استوار است.^{۱۷}

در حالی که توجه بریتانیا بیشتر به گسترش نیروی دریایی و جنگ در دریا معطوف بود و به موقعیت جغرافیایی توجه کمتری نشان می داد، آلمان به عامل جغرافیایی توجه بیشتری می کرد. نظریه پردازان آلمانی به ویژه ژنرال فون اشلیفن^{۱۸}، رئیس ستاد ارتش آلمان، معتقد بودند که نتیجه جنگ را حرکات اولیه آن تعیین می کند، تلاش وی برای تقویت نیروهای زمینی و اجتناب از جنگ و درگیری در دو جبهه بود، وی معتقد بود که با تمرکز نیرو در غرب، باید نخست ارتش فرانسه را به سمت مرزهای آلمان راند و سپس از سمت شرق با ارتش روسیه تزاری که

عظیم نظامی را در شرایط جدید فراهم آورد.

وقوع انقلاب اجتماعی نیز طرز فکر و شبهه های هدایت و کنترل انسانها را دگرگون کرد. در نتیجه، در سالهای اولیه قرن بیستم شاهد تلقی جدید و متفاوتی از استراتژی هستیم. دو متفکری که در تئوریهای این دوره نقش مهمی داشتند آلفرد ماهان^۸ و هانس دلبروک^۹ بودند که بر ارتباط نزدیک جنگ و سیاست تأکید کردند. علاوه بر این، آنان به اهمیت موقعیت جغرافیایی، مبانی اقتصادی و سیاست دولت به مثابه عوامل مشخص کننده استراتژی و هماهنگ کننده اعمال استراتژیک برای متناسب بودن با زمان و نیازهای معین توجه داشتند.

این طرز فکر را ژنرال لی^{۱۰} (امریکایی)، ژنرال گرانٹ^{۱۱}، ژنرال شرمن^{۱۲}، فون مولتکه^{۱۳} به نحو احسن در جنگهای داخلی ایالات شمالی و جنوبی آمریکا و جنگ بین فرانسه و پروس آزمون و ارزیابی کردند.

صلح مسلح

اروپا در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم صلحی طولانی به خود دید که حقیقی نبود. در این دوره (۱۸۷۱-۱۹۱۴) کلیه تحمیلات جنگ و فشارهای مختلف بر دوش ملل مختلف گذاشته شد. در مدت ۴۳ سال دوران صلح مسلح، کشورهای فرانسه، بریتانیا، روسیه تزاری، آلمان، اتریش، هنگری و ایتالیا متوجه اختراع و تولید انواع سلاحهای مختلف از قبیل مسلسل، تانک و هواپیما شدند. در نتیجه، تحولات و پیشرفتهای در زمینه تسلیحات بروز کرد.

استقرار صلح مسلح در اروپا نتیجه مستقیم عهدنامه فرانکفورت بود که بر مبنای آن فرانسه مقدار قابل توجهی از اراضی خود را از دست داد. این عهدنامه سبب شده که سازش واقعی بین فرانسه و آلمان غیرممکن شود، زیرا هر کشور از تهاجم دیگری بیم داشت، از این رو، از فکر جنگ غافل نبود.

سرعت تجهیز کمتری داشت به نبرد پرداخت.

احتمال مرفقیّت این استراتژی، که در سال ۱۹۱۴ با کمی تغییر به اجرا گذاشته شد، زیاد بود. اما قون آشلیفن به جوانب سیاسی استراتژی توجه زیادی مبدول نمی‌داشت. در حقیقت مفهوم استراتژی در آلمان با این ایده گسترش می‌یافت که در زمان صلح طرح‌ریزیهای دقیق برای مراحل گوناگون جنگ از تجهیز سپاه تا پیروزی در آن، ممکن و ضروری است. در آن زمان، نیروی نظامی شاخص حیثیت ملّی و ابزار اصلی دیپلماسی بود. ارتش بیشتر جنبه تخصصی و حرفه‌ای پیدا کرده و روابط بین سیاستمداران غیرنظامی و فرماندهان نیروهای مسلح ضعیف بود. تهدید به جنگ بهترین وسیله برای پیشبرد خواسته‌های سیاسی شد و دیگر هیچ مملکتی قبول نمی‌کرد که در یک کنفرانس بین‌المللی حقوق دیگران را حفظ کند.

جنگ جهانی اول

علل بروز جنگ جهانی اول را صرف نظر از دشمنی کهنه آلمان و فرانسه و مطامع اتریش در صربستان، که بحران اروپا را پدید آورد، باید در مطامع آلمان جستجو کرد، زیرا از اواخر قرن نوزدهم جمعیت، صنعت و تجارت آلمان به طرز خارق‌العاده‌ای رشد یافته بود. علاوه بر آن، آلمان از مستعمره‌هایی که نصیب وی شده بود ناراضی بود و خود را محدود و مغبون می‌پنداشت. در اوایل قرن بیستم اروپا آماده جنگ بود، بهانه‌ای که باعث شروع جنگ شد، قتل فرانتس فریدیناند ولیعهد اتریش به دست صربی میهن‌پرست در ژوئیه ۱۹۱۴ در شهر سارایو بود که سبب شد اتریش به صربستان اعلان جنگ بدهد.

به دنبال این اعلان جنگ، روسیه و آلمان بسیج عمومی اعلان کردند و آلمان به روسیه در اول اوت و آلمان به فرانسه در سرم اوت رسماً اعلام جنگ داد و جنگ جهانی اول آغاز شد. در این جنگ از سلاحهای مخرب

تازه‌ای که حاصل تحولات علمی و فنی اروپا بود مانند تورپ، تانک و مسلسل بهره گرفته شد، هرچند در اوایل، جنگ از سمت غرب به سرزمینهای بلژیک و فرانسه و از سمت شرق به بالکان و ایتالیا محدود بود، ولی بعد به دریاهای کشیده شد. مهمترین عامل در این جنگ تبلیغات و ایجاد جنگ روانی بود که دامنه گسترده‌ای پیدا کرد، در اوایل سال ۱۹۱۷ ایالات متحد آمریکا به آلمان اعلان جنگ داد و رسماً وارد جنگ شد. آلمان پس از چهار سال جنگ از پای درآمد و سرداران آلمانی از دولت خود خواستند که اعلان ترک محاصره کند. دولت هم ناگزیر شرایط سنگین متفقین را پذیرفت و جنگ در یازدهم نوامبر ۱۹۱۷ رسماً پایان یافت.

بین جنگ جهانی اول و دوم (۱۹۳۹-۱۹۱۸) مهمترین تحول، ابداع تئوریهای جنگ مکانیزه و قدرت هوایی بود. نیروی هوایی نقش تعیین کننده‌ای پیدا کرد، تأکید ویژه بر بمبارانهای استراتژیکی و آمیج قرار دادن مراکز صنعتی بود، بر پایه تئوری جنگهای مکانیزه و نیروی هوایی بود که لیدل هارت، کتاب معروف خود را تحت عنوان استراتژی: رهیافت غیرمستقیم به رشته تحریر درآورد. این کتاب مورد بهره‌برداری ارتش آلمان قرار گرفت. منظور از استراتژی: رهیافت غیرمستقیم این بود که برای تضعیف مقاومت دشمن، قبل از درهم شکستن نظامی او، باید منابع اقتصادی دشمن را درهم کوبید. براساس این نظریه آلمان نازی طرح جنگ «برق آسا» را در استراتژی خود بر ضد اتحاد جماهیر شوروی در پیش گرفت.

جنگ جهانی دوم

جامعه ملل که در سال ۱۹۱۸ پس از جنگ جهانی اول و در نتیجه آن جنگ به وجود آمد، سازمانی بود که امنیت بین‌المللی را تضمین می‌کرد، ولی وقایع جهان از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ باعث شد که جامعه ملل نتواند به وظیفه

روان‌شناسی باید بهره‌برداری شود. با این تحولات استراتژی از چارچوب نظامی صرف خارج شد و به استراتژی بزرگ در روابط بین‌المللی مبدل گردید.

جنگ جهانی دوم دو اثر مهم از خود به جای گذاشت یکی، به وجود آمدن ارتباط بین امنیت ملی و استراتژی بود. بدین معنی که دولتها به این فکر افتادند که بقای ملتها و ارزشهایی را که بدانها معتقد هستند به نحوی تضمین کنند و این امکان نداشت مگر با برقراری ارتباط بین استراتژی و امنیت ملی در هر کشور، به همین جهت است که استراتژی ملی هر کشور صرفاً برای تأمین امنیت ملی آن تهیه و تنظیم می‌شد و کلیه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، نظامی و روانی هر کشور حول محور امنیت ملی می‌چرخید. اهمیت استراتژی در تأمین امنیت ملی به جایی رسید که تفکر استراتژیکی در سیاست بین‌المللی با جنبه‌های امنیتی تنیده شد، به طوری که جدا کردن این دو از یکدیگر نه تنها موجب گمراهی می‌شد، بلکه خالی از خطر نبود.

دومین اثر مهمی که جنگ جهانی دوم بر جای گذاشت، ابداع جنگ افزارهای هسته‌ای بود، که ماهیتاً تأثیر عمیقی در همه ارکان استراتژی به جای گذاشت. لیدل هارت مفهوم استراتژی را پس از ظهور سلاحهای هسته‌ای چنین بیان کرده است:

«مفاهیم و تعاریف قدیمی استراتژی نه تنها

غیرقابل استفاده شده‌اند، بلکه با توسعه سلاحهای هسته‌ای نامفهوم‌اند [زیرا] برد در جنگ را هدف قرار دادن یا پیروزی را مقصود دانستن چیزی جز دیوانگی نیست»^{۲۰}

با شروع عصر هسته‌ای، جهان شاهد استراتژیهای بسیار بوده است که از آن جمله باید به استراتژی بازدارندگی به عنوان وسیله‌ای برای حفظ امنیت ملی از طریق جلوگیری از شعله‌ور شدن جنگ هسته‌ای اشاره کرد.

خود که جلوگیری از به جنگ منتهی شدن منازعه دول عضو بود عمل کند. زیرا سیاستهای آلمان نازی به رهبری هیتلر جامعه ملل را روز به روز ضعیف‌تر و در مقابل حوادث ناتوان‌تر کرد.

در سال ۱۹۳۳ آلمان از کنفرانس بین‌المللی خلع سلاح تقاضا کرد که تجهیزات جنگی خود را به حد سایر کشورها برساند. همینکه این تقاضا مورد موافقت واقع نشد، آلمان نخست از کنفرانس مزبور و سپس از عضویت جامعه ملل کناره گرفت. در این زمان آلمان تعداد سربازان خود را به ۴۸۰/۰۰۰ نفر رساند و ناحیه سار را که در جنگ جهانی اول از دست داده بود به تصرف خود درآورد و چون از فرانسه مقاومتی ندید اول با ایتالیا اتحادی به نام محور برلین - رم برقرار کرده و سپس در سال ۱۹۳۸ اتریش را به تصرف درآورد و به این ترتیب زمینه را برای تصرف چکسلواکی فراهم ساخت. در کنفرانس مونیخ (۱۹۳۹) هیتلر موافقت کرد ناحیه سودت را از چکسلواکی منتزع سازد و عملاً این کشور را تحت الحمایه خود قرار داد، پس از آن آلمان نازی فکر تصرف لهستان را در سر پروراند تا بتواند راهی به شرق اروپا برای خود بگشاید و برای این کار الحاق دالان دانتزیگ را بهانه کرد که ناپره جنگ جهانی دوم برخاست.

جنگ جهانی دوم میدان آزمونی برای متفکران استراتژی دوران بود، زیرا این جنگ حقیقتاً جنگی بود که مستقیم و غیرمستقیم کلیه کشورها و قاره‌ها را در بر گرفت و طی آن تدابیر یک جنگ تمام عیار، اقدامهای سیاسی، جنگ اقتصادی، روانی، ژئوپولیتیکی، علم و عملیات نظامی در هم آمیخت. این جنگ با ویژگیهای خاص خود تحولات جدیدی در استراتژی زمینی، دریایی و هوایی به وجود آورد. باید گفت که این جنگ ترکیبی از استراتژی جدید و قدیم بود. از تجربیات جنگ جهانی دوم این نتیجه حاصل شد که در جنگهای جدید، برای عملیات مؤثر و موفقیت آمیز از همه چیز اعم از علم و تکنولوژی، دیپلماسی و

استراتژی هسته‌ای طی مراحل به تدریج پیچیدگی خاصی یافته است. بدین ترتیب که از سال ۱۹۴۵ تا اواسط سال ۱۹۵۰ که ایالات متحد آمریکا دارای تفوق هسته‌ای بود، «دکترین تلافی بزرگ مطرح گردید» از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ که اتحاد جماهیر شوروی مجهز به سلاح‌های اتمی شد، خط مشی «جنگ متقابل سلاح‌های هسته‌ای کوتاه بُرد»، مورد توجه قرار گرفت، نظر به اینکه ایالات متحد آمریکا از حمله اتمی شوروی وحشت داشت، به تقویت سلاح‌های اتمی خود پرداخت و تلاش کرد که توانایی خود را برای وارد آوردن ضربه دوم افزایش دهد و بتواند در صورت اقدام شوروی به زدن ضربه نخست با ضربه دوم تلافی کند. چون قدرت دفاع از هر دو طرف، شوروی و ایالات متحد آمریکا به حداقل رسید هر دو طرف خط مشی «بازداشتن با تهدید به انتقام» را در پیش گرفتند. بدین ترتیب بازدارندگی مهمترین عامل در مناسبات ابرقدرتها و در نهایت استراتژی عصر هسته‌ای شد.^{۲۱}

جنگ سرد و دو قطبی شدن جهان

از پایان جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه هشتاد، یعنی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ سالهای روی کار آمدن دو ابر قدرت جهانی (ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) و منازعات مخفی یا علنی آن دو است.

کنار رفتن آلمان، ژاپن و ایتالیا از صحنه سیاست بین‌المللی در نتیجه شکست در جنگ جهانی دوم و ضعیف شدن نسبی بریتانیا و فرانسه به علت لطمات شدیدی که در جنگ جهانی دوم به آنها وارد آمد و پیشرفتهای صنعتی، اقتصادی و سیاسی ایالات متحد آمریکا و شوروی باعث شد که دو کشور اخیر دو ابر قدرت جهان شوند. جنگ سرد عنوانی است که به رودروییهای مخفی و یا علنی این دو ابر قدرت در سالهای بعد از جنگ، که در تاریخ جهان ثبت ساز بوده، داده شده است.

اختلاف نظر و برخورد منافع این دو کشور در کنفرانس یالتا (فوریه ۱۹۴۵) علنی شد و در شانزدهم ژوئیه ۱۹۴۵ در مذاکرات پوتسدام بارزتر شد و معلوم شد که دو ابر قدرت کاملاً رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. جنگ سردی که به این ترتیب در سال ۱۹۴۵ شروع شد، با کشیدن دیوار برلین تشدید شد. با پیروزی کمونیستها در چین (۱۹۴۹) و نزدیک شدن چین و شوروی به یکدیگر دامنه جنگ سرد به آسیا کشیده شد و ایالات متحد آمریکا در کره درگیر شد (۱۹۵۰). برای مقابله با رشد کمونیسم در اروپا و آسیا، ایالات متحد آمریکا از یک طرف به تقویت ژاپن پرداخت و از طرف دیگر، برای جلوگیری از حمله احتمالی شوروی با انعقاد مجموعه‌ای از قراردادهای نظامی کمونیستها را از همه طرف محصور کرد (در اروپا پیمان اتلانتیک شمالی^{۲۲} یا ناتو در خاور میانه پیمان سنتو^{۲۳} و در جنوب آسیا پیمان سیتو^{۲۴}). در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی نیز به اقداماتی از قبیل انعقاد پیمان ورشو و تقویت احزاب کمونیست کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی دست زد. وقایع لهستان و مجارستان و انقلابهای آمریکای لاتین سبب شد که روابط دو ابر قدرت روز به روز تیره‌تر شود. درگیر شدن ایالات متحد آمریکا در هندوچین، مجهز شدن چین کمونیست به سلاح‌های هسته‌ای، جنگ سرد را به آسیای جنوب شرقی کشاند.

در سال ۱۹۷۳ رئیس جمهور وقت آمریکا، ریچارد نیکسون از چین و روسیه بازدید کرد. به این ترتیب نقطه عطفی در روابط بین دو جهان پدید آمد و نایره جنگ سرد کاستی گرفت.

در سال ۱۹۸۵ سیاستمدار جوان ۵۴ ساله‌ای به نام میخائیل گورباچف زمام امور شوروی را در مقام دبیر کل حزب کمونیست به دست گرفت. وی از نخستین روزهای انتصاب نشان داد که راه و روشی متفاوت با سیاستهای زمامداران شوروی در ۷۰ سال گذشته در پیش گرفته است.

برژنسکی، مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحد آمریکا می‌گوید:

«نظم نوین جهانی شعار است، مطمئن نیستم که رئیس جمهور هم معنای آن را بداند. من نمی‌دانم معنای واقعی آن چیست، فقط می‌دانم که در حال حاضر در جهان تنها یک ابرقدرت وجود دارد که آن هم ایالات متحد آمریکا است.^{۲۶}»

اما وقایعی که پس از فروپاشی کمونیسم در سال ۱۹۸۹ در جهان به وقوع پیوسته کم و بیش این مسئله را روشن کرده است که نظم نوین جهانی امنیتی دسته‌جمعی است و می‌رساند که کشورها به یکدیگر به طور متقابل وابسته‌اند و نباید روابط سلطه جویانه‌ای با یکدیگر برقرار کنند. بهترین مثالی که در این زمینه وجود دارد، جنگ خلیج فارس و عقب راندن عراق از کویت به کمک نیروهای سازمان ملل متحد است. آنچه مسلم است آن است که دنیا دیگر شاهد تضاد قطبها نخواهد بود. هنری کبسنجر، وزیر امور خارجه سابق ایالات متحد آمریکا می‌گوید:

«رابطه اروپا و آمریکا دیگر براساس علل امنیتی استوار نخواهد بود، بلکه رقابت به وجود خواهد آمد که البته امکان تبدیل این رقابت به همکاری نیز وجود دارد.»^{۲۷}

رقابت اروپای متحد (EC) و آمریکای شمالی (NAFTA)، آسه آن (ASEAN) در جنوب شرقی آسیا، اکو (ECO) در خاورمیانه، گواه این مسئله است که در دنیای امروز کشورها در پی توسعه راه اجتماعی، بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی خود و منطقه‌شان، اجتناب از درگیری، توسل به سازمانهای جهانی برای به حداقل رساندن تنشها و منازعات، تقلیل سلاحهای کشتار جمعی و به حداقل رساندن نیروهای نظامی هستند. به عبارت دیگر، طرز فکر واقع‌گرایانه‌ای که پس از جنگ جهانی اول به اوج خود رسیده بود به آرمانگرایی و جهانخواهی تبدیل شده و برای به ثمر رسانیدن قدرت جهانی تلاش می‌کند. جرج بوش^{۲۸}

گورباچف باعث شد که مذاکرات ژنو درباره تقلیل انواع تسلیحات به صورت جدی ادامه یابد و دیدارهای گورباچف از ایالات متحد آمریکا و دیدار رئیس جمهوری آمریکا، ریگان، از اتحاد جماهیر شوروی به عقد قراردادی به منظور تقلیل و از میان بردن انواع اسلحه‌های هسته‌ای منجر شد. این قرارداد تقریباً به جنگ سرد بین دو ابرقدرت پایان بخشید. فروپاشی دیوار برلین و اتحاد آلمان شرقی و غربی عملاً باعث از بین رفتن اتحاد جماهیر شوروی و تغییر نقشه جغرافیایی جهان و ایجاد ۱۵ کشور مستقل شد.

تغییر نظام دو قطبی جهان به نظام چند قطبی همان طور که گفتیم فروپاشی قطعی نظام کمونیست که در آخرین دهه قرن بیستم به وقوع پیوست سبب شد که قبل از پایان قرن بیستم تغییرات مهمی در نقشه سیاسی و ژئوپولیتیکی جهان پدید آید. براساس شواهد موجود می‌توان ادعا کرد که در جهان آینده به جای نظام دو قطبی، شاهد نظام چند قطبی خواهیم بود. میخائیل گورباچف در کتاب پروستریکای خود نوشته است:

«می‌بایست نگاهی هوشیارانه و واقع بینانه

به چشم انداز جهان بیفکنیم و خود را از اعتیاد به روش اندیشیدن به قدرت رها سازیم، همه چیز را بایست با چشمهایی نو بنگریم... دنیا امروز پیچیده است، گونه‌گون است، پویا است با گرایشهای در ستیز با یکدیگر آکنده است و پُر است از نقیض‌های تند، دنیای تغییرات بنیادی اجتماعی است که نشانه بارز آن انقلاب همه جا گسترده علمی و فنی است، دنیایی است با «میدانهای تنش عظیم».^{۲۹}

تاکنون تعریف دقیقی از نظم نوین جهانی توسط اندیشمندان ارائه نشده است. هریک از متخصصان روابط بین‌المللی، این پدیده را به نوعی که با تفکر و اندیشه آنان هماهنگی داشته باشد مورد بررسی قرار داده‌اند. مثلاً

حق وتو به رسمیت شناخته شده است. به همین جهت باید گفت که در نظم نوین جهانی قدرت چند قطبی خواهد بود. این قدرتها از نظر اقتصادی، سیاسی با یکدیگر رقابت خواهند داشت. از نظر اقتصادی و مالی، ژاپن و آلمان، از نظر جمعیتی، چین و هندوستان، از نظر نظامی، روسیه و ایالات متحد آمریکا قدرت برتر خواهند بود. خاورمیانه و کشورهای صادرکننده انرژی (گروه ۸) به دلیل دارا بودن منابع یکی از قطبهای قدرت را تشکیل خواهند داد.

مفهوم نوین استراتژی

با توجه به دگرگونیایی که در نظم جهانی به وجود آمده و مسائل و معضلاتی که دنیا در پیش روی دارد، استراتژی ابعاد وسیعتری به خود گرفته است. مسائلی که روزی در چارچوب ملی جای می گرفت امروزه فراملی شده است، مانند آلودگی محیط زیست، رشد جمعیت جهان، تغذیه، بهداشت، آموزش و رفاه عمومی، مسائل مربوط به آموزش و پرورش، با توجه به احتمال مهاجرتهای وسیع، نحوه اداره منابع طبیعی جهان به نحوی که با رشد سریع جمعیت هماهنگ باشد نیز از جمله این مسائل است. مایکل هاوارد معتقد است که اصولاً «سیاست بین المللی نمی تواند بدون مفهومی فراگیر و استراتژی ای بزرگ که همه بتوانند در قالب طرحی گران در آن جای گیرند، اجرا شود».^{۲۹}

به طور کلی در دنیای حاضر با توجه به پیچیدگی و گستردگی روابط بین المللی ای که در حال شکل گیری است عوامل استراتژی از چارچوب درون مرزی (ملی) فراتر می رود و ماهیت برون مرزی یا (فراملی) کسب می کند. به عبارت دیگر، مفهوم استراتژی از استفاده «محدود» از قدرت نظامی در تامین هدفهای جنگی، به کاربرد تمامی قدرتهای بالقوه و بالفعل کشور برای دستیابی به پیروزیهای همه جانبه گسترش یافته است و شامل فعالیتهای نظامی و

رئیس جمهور سابق ایالات متحد آمریکا معتقد است که: «نظم نوین جهانی می گوید که بسیاری از کشورها با سوابق نامتجانس و همراه با اختلافات، می توانند دور هم جمع شوند، تا از اصل مشترکی پشتیبانی کنند و آن اصل این است که، شما با زور کشور دیگر را اشغال نکنید. بنابراین «میزان پیدایش نظم نوین جهانی» تا حدی که تاکنون نمایان گشته است با این مفهوم واحد که «ما علی رغم اختلافاتی که احتمالاً داشته ایم و مشکلات دوجانبه ای که احتمالاً وجود داشته است می رویم که متحد شویم و در مقابل تجاوز بایستیم» افزایش می یابد: این میزان از طریق سازمان ملل که کاربردی بیشتر داشت افزایش یافت. سازمان مللی که در آن قدرتهای بزرگ بطور غیرارادی در مقابل یکدیگر قرار نگرفتند. بنابراین، بخشی از این نظم نوین جهانی توسط سازمان ملل که فعال بود به سمت جلو حرکت داده شد.» ولی آیا می توان در نظم نوین جهانی به حکومت جهانی قایل شد و عقیده داشت که به رغم تمام مسائل و مشکلاتی که امروزه جهان در روابط میان کشورها وجود دارد، سازمان ملل متحد می تواند زمام امور جهان را به دست بگیرد. پاسخ، بدون شک منفی است و یا حداقل تا اواسط قرن بیست و یکم چنین چیزی ممکن نیست. زیرا قدرت اجرایی سازمان ملل متحد به دیگر کشورها و هماهنگی و یکپارچگی آنها وابسته است و این به سادگی ممکن نیست. در حال حاضر، انتظارات کشورهای توسعه یافته و پیشرفته از سازمان ملل متحد به تامین منافع آنها محدود می شود. همچنان که در موقع انتخاب دبیر کل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۶ با وجود موافقت کلیه اعضای شورای امنیت، ایالات متحد آمریکا مخالفت علنی خود را با انتصاب مجدد وی دوبار پی در پی اعلام داشت، زیرا منافعی با انتخاب وی به خطر می افتاد. چگونه می توان چشم امید به سازمانی دوخت که در آن برای پنج کشور ایالات متحد آمریکا، روسیه، فرانسه، چین و بریتانیا

دولتی با استفاده از روشهای بخش خصوصی؛

- فروش واحدهای مسکونی دولتی به ساکنان آنها بدون پرداخت یارانه و با بهره معمول بازار؛

- دریافت هزینه تحصیلی از دانش آموزان مدارس؛

- خاتمه دادن به قراردادهای استخدامی فعلی و

تنظیم قراردادهای جدید براساس تناسب دستمزد با کارایی؛

- تعطیل صندوق دولتی حمایت از حقوق بگیران و

واگذاری آن به خود اعضای صندوق.

با توجه به این دو استراتژی ملی، چنین به نظر

می‌رسد که اقتصاد و نقش دولت در توسعه رفاه اجتماعی

شهروندان اهمیت بسزایی یافته است و محور استراتژی

ملی کشورهای مذکور از امنیت به توسعه اقتصادی نقل

مکان کرده است. با تغییراتی که در مفهوم استراتژی به عمل

آمده امروز استراتژی را می‌توان چنین تعریف کرد:

«استراتژی عبارتست از بهره‌گیری از کلیه امکانات

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی به منظور تعیین

اولویت اهداف و اجرای آنها به نحوی که احتمال شکست

به حداقل و احتمال موفقیت به حداکثر برسد.»^{۳۰}

تعریفی که اینک از استراتژی عنوان شد، تنها تعریف

نقل شده از دانشمندان و صاحب‌نظران در این زمینه نیست.

بررسی نوشته‌های مدیریت مخصوصاً در رشته استراتژی

نشان می‌دهد که هریک از متفکران با توجه به طرز فکر، نوع

مسئله مورد بحث، محیط، فعالیت و دیگر عواملی که آنها را

تحت تأثیر قرار داده است تعاریف مختلفی از استراتژی ارائه

داده‌اند که هریک به نوبه خود مورد قبول گروهی از

اندیشمندان قرار گرفته است. در زیر به تعدادی از این

تعاریف اشاره می‌کنیم:

جیمز براین کوپین می‌گوید:

«استراتژی عبارت است از الگو یا طرحی که هدفها،

سیاستها و زنجیره‌های عملیاتی یک سازمان را در قالب یک

کل به هم پیوسته ترکیب کند.»^{۳۱}

غیرنظامی در زمان صلح و جنگ شده است. امروزه در میان

قدرتهای بزرگ، گرایش کلی، کاهش استفاده از کاربرد نیروی

نظامی در روابط بین‌کشوری و دستیابی به برتری

تکنولوژیکی به جای آن است. به همین جهت اگر به

استراتژی ملی کشورهایی مثل چین و سوئد به دقت

بنگریم، تأکید بیشتر بر بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی و

بهره‌گیری از تکنولوژی و تجارت آزاد است تا توجه به

امنیت ملی، البته، منظور این نیست که کشورها امنیت ملی

خود را نادیده می‌گیرند بلکه می‌شود گفت که اقتصاد در

درجه اول و امنیت در درجه دوم اهمیت قرار گرفته یا

حداقل هم‌تراز با آن تلقی می‌شود. در اینجا بد نیست به

استراتژی ملی چین کمونیست در سال ۱۹۹۰ میلادی و

همچنین کشور سوئد در سال ۱۹۹۲ میلادی نگاهی

ببفکنیم.

* در استراتژی ملی چین کمونیست در سال ۱۹۹۰

به نکات زیر توجه شده است:

- تأمین و تداوم اصلاحات اقتصادی؛

- بهره‌گیری از تکنولوژی و تجربیات کشورهای

سرمایه‌داری برای پی‌ریزی کمونیسم در چین؛

- جذب سرمایه‌های خارجی بیشتر؛

- تقویت و بالا بردن قدرت و سطح تولید؛

- مدرنیزه کردن ساختار اقتصادی کشور.

* اصول استراتژی کشور سوئد در سال ۱۹۹۲ که در

طرح پنجساله کار فرمایان سوئد به منظور تبدیل مدل

اقتصادی از سیستم اشتراکی به اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد

آمده چنین است:

- واگذاری کلیه مؤسسات تولیدی دولتی به بخش

خصوصی (از جمله راه آهن، پست، آب و برق)؛

- انحلال وزارت رفاه و فعال کردن بخش خصوصی

در خدمات بهداشتی و مراقبت از نوزادان و سالمندان؛

- از میان برداشتن بیمه‌های اجتماعی و مستمری

هنری مینتزبرگ معتقد است که مفاهیمی چون استراتژی را نمی‌توان در قالب تعریف آورد و باید تعاریف مختلفی را برای آن پذیرفت، از این رو، وی پنج تعریف را برای استراتژی پیشنهاد کرده است:

«استراتژی یعنی طرح و نقشه، صف آرایی، الگو، موضوع و دیدگاه.»^{۳۲}

ناصر ثقفی عامری معتقد است که با توجه به دیدگاههای متفاوتی که درباره استراتژی ارائه شده است، مفهوم نوین استراتژی را در موقعیت کنونی می‌توان چنین تعریف کرد:

«تدابیری که جامعه برای بسیج و کاربرد کلیه منابع موجود و یا قابل حصول، به منظور حفظ و تعمیم ارزشهای متعلق به خود اتخاذ می‌کند.»^{۳۳}

هریک از این تعاریف در جای خود و با توجه به محیط و طرز فکر استراتژیست‌ها کاربرد خاصی دارد، اما آنچه می‌توان از کلیه تعریفهای مربوط به استراتژی استنتاج کرد این است که تهیه و تنظیم اولویت اهداف به نخبگان و سرمداران کشور واگذار شده و تحت عنوان استراتژی ملی از آن پساد می‌شود. اجرای اهداف توسط وزارتخانه‌ها، مؤسسات، سازمانهای تولیدی بخش دولتی و خصوصی مدیریت استراتژیکی نامیده می‌شود. از سوی دیگر باید یادآور شده که استراتژی مفهومی ذهنی است، بدین معنی که تمامی استراتژیها انتزاعی‌اند و تنها در ذهن افراد وجود دارند. هر استراتژی نوعی نوآوری است و به آینده توجه دارد، مبنای آن بینش مدیران است و نتیجه آن زمانی مشخص می‌شود که به انجام رسیده باشد. □

پی‌نوشتها:

- ۱- الوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، ست، ۱۳۷۰.
- ۲- جین ام. لیونز، و مایکل مستاندونو، «مداخله بین‌المللی، حاکمیت دولت و آینده جامعه ملل» ترجمه خجسته عارف نیا، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۳ و ۸۴، ۱۳۷۴، صص ۴-۱۲.
- 3- Sun Tzu
- 4- Sun Tzu, *The Art of War*, Translated By samuel B. Griffith, (New York, Oxford University Press, 1963), P. 77.
- 5- Crane Brinton, Gordon A. Craig and Felix Gilbert "Jomini, *Makes of Modern Strategy: Military Thought from Machiavelli to Hitler*, Edited By Edward Mead Earle, (Princeton, N. J., Princeton University Press, 1943), PP. 79-85.
- 6- Karl Von Clausewitz, *On War*, Translated By O. J. Matthijs Jolles, Washington D. C., Infantry Journal Press, 1950, pp. 164-210.
- 7- Clausewitz, *On war*, P. 6.
- 8- Alfred Mahan
- 9- Hans Delbruck
- 10- General Lee
- 11- General Grant
- 12- General Sherman
- 13- Von Moltke
- 14- Marshal Fuch
- 15- Joffre

۱۶- کن بوٹ، جان گارنت، نیل ویلیامز، استراتژی معاصر، ترجمه هوشمند فخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور

خارجه، ۱۳۶۹، ص ۳۵.

17- Alfred Mahan. *The Influence of Sea Power Upon History*, Reprinted By University Paperbacks, Methun, London, 1965.

18- G. Von Schlieffen

19- B. H. Liddle Hart. *Strategy: The Indirect Approach*, London, Faber, 1967, P. 335.

20- Ibid.

21- Andre Beaufre, *Deterrence And Strategy*, London, Fales and Fales, 1965, P. 24.

۲۲- NATO یا پیمان آتلانتیک شمالی که از ۱۶ کشور عضو شامل: ایالات متحد آمریکا، کانادا، بریتانیا، فرانسه، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ،

پرتغال، دانمارک، نروژ، ایتالیا، ایسلند، ترکیه، یونان، آلمان غربی و اسپانیا تشکیل یافته است.

۲۳- پیمان سنتر (CENTO) از کشورهای عراق، ایران، پاکستان، ترکیه تشکیل می‌شد و ایالات متحد آمریکا بصورت ناظر در جلسات شرکت

می‌کرد.

۲۴- پیمان سینو (SEATO) در جنوب شرقی آسیا میان کشورهای ژاپن، کره، اندونزی و مالزی منعقد شده بود.

۲۵- میخائیل گورباچف، پروستریکا دومین انقلاب روسیه، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران، آبی، ۱۳۶۶.

26- Brzezinski, *How The Cold War Played In Foreign Affairs*, Oct. 1972, p. 197.

۲۷- دانشکده اطلاعات. معاونت پژوهش و تحقیق، نظم نوین، آرزوی تجدید ساختار سیاسی جهان، تهران، نشر و تبلیغ نشری، آذرماه سال

۱۳۷۱، ص ۲۴.

۲۸- همان، ص ۲۱.

29- Michael Howard, *The Causes of War*, Cambridge, Harvard University Press, 1983, p. 240.

۳۰- جلال مقدس و مجتبی کاشفی. مدیریت، چاپ چهارم، (تهران، کتابخانه فروردین، ۱۳۷۰)، ص ۷۳.

۳۱- جیمز براین کوپین، هنری مینزبرگ و رابرت ام. جیمز، مدیریت استراتژیک، ترجمه محمد صائبی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی،

۱۳۷۳، ص ۵.

۳۲- همان مأخذ، صص ۴۳-۴۴.

۳۳- ناصر تقی عامری، و استراتژی در فرایند تحول، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۳ و ۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، ص ۲۳.